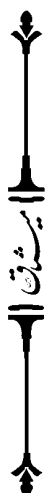


#### اشاره

نهج البلاغه سخنان و نامه‌های داناترین مردم پس از رسول خدا از آغاز تا کنون است. سخنان مردی است که مسلمان و غیرمسلمان در برابر عظمت او سرفروید آورده‌اند و در ستایش و تبیین حقیقت و صلابت او دل به مجاز بسته‌اند. علی حقیقتی است که کلمات در بیان وصف او خاموشند و بی معنا، ظهور و حضور او تمام زیبایی عالم هستی است. نهج البلاغه کلامی است فروتر از کلام خدا و فراتراز کلام بشری که تبیین آن کاری است بس دشوار؛ فصلنامه «میثاق امین» از باب ادای احترام به این بزرگ‌مرد عالم هستی، از این شماره در حدّ توان خود در قالب سلسله مقالاتی به تبیین این کتاب عظیم الشان خواهد پرداخت و این بخش از مقاله به عنوان مقدمه نوشتاری است که در پی خواهد آمد.



## کلام علی کلام علی

پرتوی از یک نقطه نورانی

(۱)

دکتر سید علی اصغر امامی مرعشی\*  
آغاز سخن در هر گاه و هر جایگاه، به «بسم الله» است، اما در این مقام، نفس کلام «بسم الله» است و نقطه تحت «باء» بسم الله و آنچه از جنبش پس از لبریز شدن، گاه به نهاد اهل سرّ، و گاه به گوش عموم رسیده است، گوینده کسی نیست به جز سرّ سرّ ما اوحی، و محیط معرفت خاتم انبیاء و حضرت کبریاء، و مبدأ و مرجع ولایت اولیاء، همان که معرفتش بالتّورانیه معرفت جناب حق است، و اتصال به «واو» ولایتش آغاز سیر من الحق فی الحق، ظهورش در

\* عضو هیأت علمی دانشگاه شیخ بهایی بهارستان اصفهان.

عالم ناسوت ظهور غیب الغیب است<sup>۱</sup>، و به تعبیر محیی‌الدین «سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ أَجْمَعِينَ» است، باری حضرتش فرمود: «من با سایر انبیاء در پنهان بودم و با جناب محمد(ص) در آشکار.» و فرمود:

ولایتی صعب مستصعب لا يتحمّله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن  
إمتحن الله قلبه<sup>۲</sup>

از نورش چشم شب‌خواهان تاریخ نابیناست، و دیده روشنی‌خواهان بینا، حضرتش مرتضاست، و مصنف گفتارش سید رضی و برادر جناب علم‌الهدی وسمی مرتضاست، نه اینکه سخنش مادون کلام حق و مافوق کلام خلق است - که شارح فاضلش گفت - که کلامش ظهوری از بطون سخن حق است؛ **كَلَامٌ عَلَى كَلَامِ عَلِيٍّ**.

پس بر اهلس پوشیده نیست که ادای حق شناخت و معرفی او و کلامش ساده نیست، زیرا آموخته‌ایم که معرّف واقعی اَجَلای از معرّف است؛ و از همین رو، پیر و مرادش فرمود: «یا علی، هیچ کس خدا را نشناخت به جز من و تو، و هیچ کس مرا نشناخت غیر از خدا و تو، و هیچ کس تو را نشناخت به جز خدا و من.»<sup>۳</sup>

و لذا معرّف او و کلامش کسی جز حضرت حق و حبیبش نتواند بود، پس در این جایگاه بنابر این است که با نام آن جناب و ذکر کلامش و انس با آن در معرض رحمت حق قرار گیریم - که فرموده‌اند: آنجا که صالحان ذکر شوند رحمت حق نازل می‌گردد - تا شاید از این رهگذر به قابلیت تحمل و فهم کلامش را همان دهند و جناب حق نظری کند و زمینه‌ای بخشد که ملهم و پذیرای معرفتش شویم، و در این دانشکده حقایق، سیری و سلوکی نماییم.

بدیهی است آنچه در اختیار بشر است معرّفش نتواند بود، که او نور است و کلامش نورالنور، و استشمام حقایق سخنش جز با شهود آن - هر چند از دور - ممکن نیست و آنگاه که حاصل

۱. أحد در خلق مطلق کی نماید مگر اندر تعین رخ‌گشاید.

۲. ولایت من سخت و دشوار است، درک و پذیرشش جز برای فرشته‌ای مُقَرَّب یا پیامبری برانگیخته یا مؤمنی که خداوند دل او را آزموده باشد، میسر نیست. ملاحادی سبزواری، مجموعه رسائل، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷۶۳.

۳. ابن شهر آشوب المازندرانی، المناقب، ج ۳، ص ۲۶۷.



آید سرآغاز عرفان حق است؛ جنابش فرمود:

معرفة بالنورانية معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل معرفتی  
بالتورانية.<sup>۱</sup>

و غیر از این هر چه باشد بیانگر شخصیت او نیست، و دست انسان ناسوتی و عنصری از آن کوتاه است.

### ابزار تصویری شناخت و کاربرد آن در ارتباط بانهج البلاغه

ادعاها و بیش از همه خود باوربها در رابطه با یافت و دریافت هر چند نسبی از شخصیت مولا امیرمؤمنان بسیار است، اما فرق آن با حقیقت، فرق ظلّ و ذی ظلّ است، طرق و ابزار دریافت و شناخت حضرتش، همانند هر شناخت دیگر از این نوع، در مرحله ثبوت و تصور به چند مورد منحصر می‌گردد؛ احساس، عقل و شهود.

منظور از احساس در این جایگاه، عاطفه نیست، ادراکات مستفاد از حواس پنجگانه ظاهری و فیزیکی نیز مراد نیست؛ بلکه مدّ نظر، مجموعه‌ای از تمایلات و تنفرات است که منشأ آن می‌تواند قوه واهمه انسانی باشد که به نحوی مدرک جزئیاتی است که از حوصله و دسترس حواس پنجگانه ظاهری خارج است، این ادراکات البته باطل و دروغ نیست و گاه عقل و منطق عقلی می‌تواند آن را تأیید نماید، ولی مبنای علمی قرار دادن آن و أخذ تصمیم صرفاً بر مبنای آن و آحیاناً رسیدن به حقیقت هر چند نسبی، پرتاب تیر در تاریکی و برخورد صد البته انفاقی و تصادفی است، گرچه جوامع بشری عموماً و جامعه‌های مشکل‌دار خصوصاً اغلب بر مینا و مجرای این‌گونه ادراکات می‌چرخد، و متأسفانه به روی خود نیز نمی‌آورد.

چنین جوامعی گرچه نظراً پذیراست که زندگی و اداره جهان بر این اساس منطقی نیست ولی عملاً بدان مبتلا است، و احساسی‌ترین‌ها در آن خود را منطقی‌ترین دانند.

ظاهراً نیازی به توضیح ندارد؛ جامعه‌ای که همه چیز حتی دین خود را از وهمیات صرف می‌گیرد و بر مبنای آن پایه‌گذاری می‌کند بدیهی است که سهم او از داشته‌های فیزیکی و فراقیزیکی به همین اندازه باشد.

۱. (شناختن من به حقیقت و روشنایی شناختن حضرت حق است و شناختن حضرت حق به حقیقت شناختن

من است.) ملاهادی سبزواری، مجموعه رسائل، ص ۷۶۳.



به هر حال، شناخت مبتنی بر احساس، به اصطلاح اهل منطق صحت سلب دارد، هر چند در مواردی ممکن است به سبب تأییدات عقلی - که البته در طول آن است و نه قبل از آن و یا دستکم در عرض آن - زیرمجموعه معرفت حقیقی قرارگیرد، اما بدو قابلیت پذیرش قطعی را به هیچ وجه نخواهد داشت.

در این زمینه، با کمال تأسف مشکلی فراگیر بیشتر دامن‌گیر معتقدین به فرافیزیک است هر چند سهم جهان سوم در این مورد نیز همانند سایر منفيها بیشتر است، و همین اندازه برای توجیه کم‌رنگی و یا حتی بیرنگی نقش و تبلور عینی از درک کلام امام علی (ع) و پیروی از آن جناب و سخنان والایش می‌تواند کافی باشد. در بحث‌های آتی به تبیین احساس و کارایی یا مشکل‌آفرینی آن و همچنین دو بدیل ارزشمندش «عقل و شهود» خواهیم پرداخت.

حال از آن جهت که فیض حضرت حق آن چنان عام است که هیچ کس نمی‌تواند از آن محروم ماند، تا آنجا که گاه محروم ابدی آن ابلیس نیز طمع می‌کند، برای جلب توجه حتی منکران، به استناد و نقل اسناد این مجموعه فوق بشری نیز اشاره‌ای خواهیم کرد. گرچه آن کس که دید و دانست، دانست، و از ذکر سند بی‌نیاز بود، و آن که ندید و ندانست، و با ذکر سند، خیال و عمایش زائل نگشت، بلکه مصداق «زادتهم خیالاً»<sup>۱</sup> گردید، ولی تا حجتی باشد برای کسانی که با فطرت پاک طالب حقیقت‌اند.

#### مطلب اول: تحقیق پیرامون استناد و اسناد نهج البلاغه و ذکر منابع و اسناد

در این قسمت نگارنده برای تسهیل تحقیق اهل نظر به منابعی که به اشکال مختلف به اسناد کتاب مذکور پرداخته است اشاره می‌کند، و البته همه و یا عمده اشخاصی که در این رابطه مطرح‌اند صاحب سخن را نه امام که خلیفه‌ای متأخر و در رتبه چهارم بعد از رسول الله می‌دانند، و پس از این نیز گاه بعضاً به نوعی دیگر آگاهانه و یا غیر آگاهانه باز هم رتبه او را تا این حد تقلیل می‌دهند که اقدام برای نصبش هر چند اختیار و انتخاب بود، ولی از نوع انتخابی بود که به نوعی اجبار اجتماعی در آن وجود داشت، زیرا جامعه دیگر کسی رانداشت که در جایگاه او قرار دهد!

۱. تباهی و هلاکتش از دیداد یافت.

البته اهلش می دانند که انسان کامل کمبودی در خود نمی یابد که قرار گرفتنش در رأس، هر چند به نام خدمت به خدا و خلق خدا باشد، این کمبود را جبران کند، چرا که اهل حق از هر نوع بزرگ خواهی و مطرح شدن می هراسند و هیچگاه خود را به جامعه پیشنهاد و معرفی نمی کنند، به جز جایی که منصوب شدن خود را به گونه ای از جانب حضرت حق و نه از هوا - که نامردانه گهگاه خود را در درون، در جایگاه عقل جا می زند و گاهی به جای حق مطلق جایگزین می نماید - می یابند، آری، انبیا و امامان و جمیع اولیای حق تا مأمور معرفی خود نبودند هرگز در این باره اقدام نمی کردند، بزرگان اهل معرفت نیز به تأسی آنان چنین بودند و فقیهان دلداده به حق هم هر یک با جدیت تمام - و نه صوری و متعارف - دیگری را شایسته تر از خود دانسته و به خلق خدا معرفی می کردند. و مشاهده می کنیم که مولا در دعوت به خلافت چه زیبا سخن می گوید؛ آنجا که نه در خود کمبود امارت و ریاست می بیند و نه در جامعه شرایطی پذیرای حق و حقیقت به جز فرهنگی مملو از احساسات بدون منطق درکی می یابد:

وإن ترکتمونی فأنأ کأحدکم. ولعلی أسمعکم وأطوعکم لمن ولّیتموه أمرکم.  
وَأنا لکم وزیراً خیر لکم منی أمیراً؛<sup>۱</sup> و اگر مرا واگذارید همانند یکی از شما هستم و شاید نسبت به آن کس که به او ولایت می دهید شنواتر و فرمانبردارتر باشم. من برای شما مشاور باشم بهتر است که امیر و رهبر شما باشم.

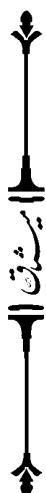
ولی با کمال تأسف در طول تاریخ آنچه مشاهده می کنیم غیر از این است، زیرا عمدتاً غلبه با فرهنگ خودخواهی است نه خداخواهی:

افرأیت من إتخذ إلهه هواه؛<sup>۲</sup> قل هل ننبئکم بالأخسرین أعمالاً، الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون أنهم یحسنون صنعا.<sup>۳</sup>

۱. صبحی صالح، خ ۹۲. دکتر صبحی صالح در بخش خطبه ها، شماری از خطبه ها را با عنوان «من کلام له...» آورده است که در ادامه این موضوع بررسی خواهد شد.

۲. «آیا می نگری آن را که هوای خود را خدای خود قرار داده.» جائیه، آیه ۲۳.

۳. «بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد آگاهی دهم؟ همانان که تلاششان دنیوی بود در حالی که پنداشتند که نیکوکارند.» کُهِف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.



در هر حال، بالا بودن واستحکام سخن در این کتاب برای اهل فن موردی برای شبیه نمی‌گذارد که کلام، کلام فرد یا افراد عادی نیست، ولی انتظار و توقع درک این مطلب و پذیرفتنش برای غیر اهل لسان و غیر مرتبطان با آن، البته بجا نیست، گرچه منصف در این‌گونه موارد سکوت می‌نماید تا به حقیقت دست یابد.

این‌گونه نگاه به متن از باب اعجاز‌انگاری، و نوع پذیرفتن از نوع پذیرش متن، قبل از شناختن و پذیرش صاحب و آورنده آن است، و اینکه گفته و نوشته نه نیازمند سند، که خود سند اثبات‌گر عظمت صاحب و در نتیجه توثیق مطالب است خود سخنی دیگر است، و از سوی دیگر، این مجموعه با دارا بودن محتوای والای اجتماعی، اخلاقی و سیاسی - به معنای الهی بودن سیاست و نه آنچه متعارف اهل دنیا است - در شرائط بحرانی خاص خود شاید کمتر از مجموعه‌های مستند فقهی مربوط به زمان سایر امامان شیعه - خصوصاً حضرات باقر و صادق - علیهما السلام - که در بردارنده اصول و فروع فقهی بود مدّ نظر فقیهان امامیه قرار داشت، و از این رو، به صورت جامع از جهت سند از جانب آنان مورد بررسی قرار نگرفته بود. شیوه اهل معرفت نیز این بود که سند سخن را عمدتاً محتوای آن می‌دانستند هر چند اسناد و مدارک در این رابطه به کمک نیاید. اما صرف نظر از این نکات آنگاه که جرعه شبیه در اسناد و استناد محتوای این مجموعه زده شد، اهل آن را بر آن داشت که در این رابطه تحقیقی و تفصیلی بیش از پیش ارائه نمایند.

حال در این رابطه ابتدا به آثاری ارزشمند می‌پردازیم که کار بررسی اسناد را هریک به سهم خود، یکی پس از دیگری و یا حتی در عرض یکدیگر، جامع و کامل انجام داده‌اند اشاراتی می‌نماییم. از جمله کسانی که در رابطه با استناد این مجموعه به امام علی و اسناد این استناد اقدام به بررسی و نگارش نتایج آن کرده است، امتیاز علی خان عرشی هندی است که در تألیف خود استناد نهج البلاغه نسبت بدان همت وافی مصروف داشته است، و ویژگی آن این است که اسناد ذکر شده مصادری است که به ماقبل از سید رضی برمی‌گردد و هر دو فریق تسنن و تشیع در آن وجود دارد. عطاردی در مقدمه کتاب مذکور می‌گوید:

الأستاذ المحقق والبحّاث المدقق امتیاز علی خان العرشی الرامفوردي  
الهندي من كبار علماء الاسلام وفضلائهم بالهند، استدعاہ النواب  
السید علی خان المعروف بنواب رامفورد وفوض اليه مکتبته، تلک المکتبه

العامة التي تعدّ اليوم من اعظم مكتبات الهند والشرق الاوسط ، وفيها أربعة عشر ألف من الكتب المخطوطة بالعربية والفارسية، وبعضها منحصر بتلك المكتبة مثل كتاب خصائص الائمة تأليف الشريف الرضى، ثم الف الاستاذ كتاب الاستاد باللغة الانجليزية واجاب عن الشبهات التي جاءت حول النهج، وقال لي: أتى ألفت هذا الكتاب لأمر المؤمنين (ع)؛<sup>۱</sup> استاد محقق و جست و جوگر نکته سنج، امتیاز علی خان عرشی رامفوردی هندی از بزرگان دانشمندان و فضلاء اسلامی در هند است که سید علی خان که به نواب معروف است او را به رامفورد فرا خواند و کتابخانه اش را به او واگذار کرد. کتابخانه آباد و دایری که امروز از بزرگ ترین کتابخانه های هند و خاور میانه به شمار می آید، و در آن چهارده هزار کتاب خطی به عربی و فارسی وجود دارد، و شماری از آنها منحصر به همین کتابخانه است، مانند کتاب خصائص الائمة که تألیف سید شریف رضى است. سپس جناب استاد عرشی کتاب استناد را به زبان انگلیسی تألیف کرد، و در آن به شبهات پیرامون نهج البلاغه پاسخ داد، و به من گفت: من این کتاب را برای جناب امیر مؤمنان (ع) تألیف کردم.

سید عبدالزهره حسینی نیز از جمله کسانی است که در کتاب مصادر نهج البلاغه به حدود چهل کتاب دیگر که حاوی اسناد این مجموعه است اشاره کرده است. نامبرده ۱۱۴ سند را ذکر نموده و مجموعه آن را به چهار گروه تقسیم بندی کرده است.

۱. اسنادی که مربوط به قرن ششم هجری است.
۲. مصادری که مربوط به قبل از تألیف این مجموعه است.
۳. مصادر مربوط به بعد از تألیف.
۴. اسناد مربوط به مجموعه مؤلف سید رضى که از طریق خود سید نیست؛ البته خود او نیز اسنادی نقل نموده است.

هادی کاشف الغطاء نیز رساله مدارک نهج البلاغه و دفع شبهات از آن، را به همراه کتاب

۱. نک: العرشی، استاد نهج البلاغه، مقدمه: شیخ عزیزالله عطاردی، ص ۱۱.

مستدرک نهج البلاغه به چاپ رسانده است.

شهرستانی نیز در این باره همت گماشته و در کتاب خود ماهو نهج البلاغه، اسناد آن را ذکر کرده است؛ مورد دیگر مربوط به محمد دشتی است که ۲۸۳ سند برای خطبه‌های متعدد به روال ذکر آنها به دست آورده است.

اثر دیگر با ویژگی شاید مخصوص به خود، کتاب نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، است که مرحوم مؤلف محمداقبر محمودی، علاوه بر دست‌یافته‌ها و منتخبات سید رضی، مجموعه‌ای دیگر از منتسبات به امام را با ذکر اسناد عمده آن مطرح ساخته است.

باید دانست ترتیب صدور کلام از امام (ع) و صحت و سقم چینش سید نیز بستگی به اسناد آن دارد، و هرگاه اسناد معلوم نباشد تأخیر و تقدیم در گفتار حضرت نیز خیلی روشن نیست. حال بنای نگارنده در این قسمت بر این است که موارد ذکر شده قبل از ولادت سید (۴۰۴-۳۵۹ق) و یا قبل از جمع‌آوری مجموعه از جانب سید را یادآوری نماید.

از موارد متقدم به قرینه تقدم زمانی، گاهی از آن به اولین تعبیر می‌کنیم می‌توان به سخن امام در حین غسل دادن بدن رسول خدا اشاره کرد آنجا که فرمود:

بأبي أنت وأمي يا رسول الله، لقد إنقطع بموتك مالهم ينقطع بموت غيرك من التوبة والانباء واخبار السماء خصصت حتى صرت مسلماً عن سواك، وعممت حتى صار الناس فيك سواء. ولولا أنك أمرت بالصبر، ونهيت عن الجزع، لأنفدنا عليك ماء الشؤون، ولكان الداء مماطلا. والكمدم محالفاً، وقلالك ولكنه ما لا يملك رده، ولا استطاع دفعه، بأبي أنت وأمي، أذكرنا عند ربك، واجعلنا من بالك؛<sup>۱</sup> پدر و مادرم فدایت باد ای رسول حق، حقیقتاً به مرگ رسته ای بریده گشت که با مرگ غیر تو چنین نگشت: پیامبری و پیام‌رسانی و اخبار آسمان. مصیبت تسلی بخش همه مصیبت‌دیدگان گشت، و همگان را در سوگواریت یکسان کرد. و اگر نبود اینکه به شکیبایی امر کرده بودی و از بی تایی نهی، تا پایان اشک‌هایم

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، خ ۲۳۵: احمد حنبل، مسند، حدیث ۲۲۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۱، طبع مصر، ابن هشام، سیره، ج ۴، ص ۳۱۳، به نقل از ابن اسحاق به صورت مرسل.





برای تو می‌گریستم، و این درد جانکاه همواره در من می‌ماند و اندوهم مستدام و جاودانه می‌گشت، و چقدر همه اینها برای تو کم است، و لکن سفری است که برگشت ندارد، و دفعش نتوان نمود. پدر و مادرم فدایت، نزد جناب ربّت ما را یاد فرما، و در خاطر خویشتن نگه دار.

مورد دوم: خطبه آن حضرت است بعد از اتمام بیعت با خلیفه اول و درخواست پذیرش امام بیعت با او را از جانب عباس و ابوسفیان که از موارد قدیمی و مستند است که در آن، حضرت از فتنه نهی می‌کند:

أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسَفْنِ النَّجَاةِ، وَعَرِّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمَنَافِرَةِ، وَضَعُوا تِيْجَانَ الْمَفَاخِرَةِ. أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّحَ. هَذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلِقْمَةٌ يَغِصُّ بِهَا أَكْلُهَا. وَمَجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِغَيْرِ وَقْتٍ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ؛<sup>۱</sup> مردم، با کشتیهای نجات امواج فتنه‌ها را بشکافید، و از راه بدبینی پرهیز نمایید، و تاجهای برتری‌طلبی و فخرفروشی را بر جای خود نهید. رستگار گردید هرکس تسلیم گردید، یا کنار رفته دیگران را آسوده گذاشت. این‌گونه پیشنهاد آبی بدمزه و لقمه‌ای است که گلوی خورنده را خواهد گرفت، و جداکننده میوه بی‌موقع همانند کشت‌کننده در زمین دیگران است. مورد سوم: در پاسخ به مشاوره خلیفه دوم است آنگاه که از حضرت نظر خواست در اینکه شخصاً در جنگ با فرس شرکت جوید یا نه؟ فرمود:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرَهُ وَلَا خِذْلَانَهُ بكَثْرَةِ وَلَا بَقَلَّةِ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجَنَدَهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّىٰ بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ وَنَحْنُ عَلَىٰ مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ مُنْجِزُ وَعْدِهِ، وَنَاصِرُ جُنْدِهِ. وَمَكَانَ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضْمُهُ؛ فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحِذَافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهَمَّ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ فَكُنْ قَطْبًا، وَاسْتَدِرَّ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَاصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخِصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ

۱. همان، خ ۵؛ المحاسن والمساوی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ استناد نهج البلاغه، ص ۲۲.



علیک العرب من أطرافها وأقطارها، حتی یكون ماتدع ورائک من العورات  
 أهم إلیک ممّا بین یدیک ...<sup>۱</sup>؛ کار اسلام و پیروزی یا شکستش ربطی به  
 زیادی یا کمی نفرت نداشت، این دین خداست که آن را ظاهر ساخت،  
 و سپاه خداست که آن را یاری و ظفر بخشید، تا رسید آنجا که باید برسد،  
 و طالع گردید آنجا که باید طالع گردد، و ما به وعده حق امیدواریم، و او به  
 وعده وفا کند، و سپاهش را یاری نماید. جایگاه راهبر همانند جایگاه  
 ریسمان نسبت به مهره‌هاست که آنها را مجتمع کرده پیوند دهد. اگر رشته  
 بگسلد مهره‌ها متفرق و پراکنده گردد، و هرگز دیگر جمع‌آوری نخواهد  
 گشت. و امروز عرب گرچه کم است، ولی به واسطه اسلام زیاد است و به  
 یکپارچگی عزیز. پس هم‌چنان قطب باش، و آسیا را به وسیله عرب  
 بچرخان، و به آنان آتش جنگ را برافروز، که اگر تو خود از این سرزمین  
 بروی عرب از اطراف و اکناف بر تو پیمان شکنند؛ تا آنجا که مرزهای  
 رهاشده پشت سرت از آنچه رو در روی تو است مشکل‌سازتر گردد....

مورد چهارم: کلام امام در وقت شوری است:

لن یسرع أحد قبلی إلی دعوة حق و صلة رحم و عائدة کرم، فاسمعوا قولی  
 و عوا منطقی، عسی أن تروا هذا الامر من بعد هذا الیوم تنتضی فیهِ  
 السیوف، و تخان فیهِ العهود، حتی تكون بعضکم ائمةً لأهل الضلالة،  
 و شیعةً لأهل الجهالة؛<sup>۲</sup> پیش از من کسی به پذیرش حق و صله رحم  
 و کرامت و بخشش نشناخت، پس به سخنم گوش دهید، و کلامم را بشنوید،  
 ترس من آن است که این امر پس از این شمشیرها در آن کشیده شود، و در  
 پیمان خیانت گردد، تا جایی که شماری از شما پیشوایان اهل گمراهی  
 و یاپیروان نادانان گردید.

مورد پنجم: آنگاه که مردم بعد از خلیفه سوم برای بیعت به سمت او رفتند فرمود:

۱. صبحی صالح، خ ۱۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲. صبحی صالح، خ ۱۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹.



دعونی والتمسوا غیری، فإنا مستقبلون أمراً له وجوه وألوان لاتقوم له القلوب ولاتتبت علیه العقول، وإنّ الأفاق قد أغامت والمحنة قد تنكرت. واعلموا أنّی إن اجبتکم رکبت بکم ما أعلم، ولم اصغ الی قول القائل وعتب العاتب. وإن ترکتمونی فأنا كأحدکم. ولعلی أسمعکم وأطوعکم لمن ولیتموه امرکم. وانا لکم وزیرا خیر لکم منی امیراً؛<sup>۱</sup> مرا به خود واگذارید، و دیگری را برگزینید؛ چرا که ما اموری را رو در رو داریم که متعدد و رنگارنگ است، دلها بر آن استوار نیاید، و عقلها بر آن ثابت نماند. افقها تیره گردیده، و راه حقیقت پنهان گشته است. بدانید اگر شما را اجابت کنم آن گونه که دانم باشما عمل می‌نمایم، و به سخن دیگران و سرزنش عتاب گران گوش ندهم، و اگر مرا رها کنید همانند یکی از شما خواهم بود، بلکه شاید نسبت به آن کسی که امارت می‌دهید شنواترین و مطیع‌ترین باشم. من طرف مشورت شما باشم برایتان بهتر است از اینکه امیرتان گردم.<sup>۲</sup>

مورد ششم: در زمانی که با جنابش در مدینه بیعت شد فرمود:

ذمتی بما أقول رهینة، وأنا به زعیم؛ إن من صرحت له العبر عمّا بین یدیه من المثالات، حجزته التّقوی عن تقحّم الشبهات. ألا وإنّ بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه. والذی بعثه بالحق لتبلیلن بلبلة. ولتغربلن غربلة. ولتساطنّ سوط القدر حتی یعود أسفلکم أعلاکم وأعلاکم أسفلکم. ولیسبقنّ سابقون كانوا قَصّروا. ولیقصرنّ سباقون كانوا سبقوا. والله ما کتمتُ وشمة ولا کذبتُ کذبةً. ولقد نُبئتُ بهذا المقام وهذا الیوم...؛<sup>۳</sup> آنچه می‌گویم به عهده می‌گیرم و بدان پایبندم. آنکه از عواقبی که پیش روی اوست به روشنی عبرتها را دریابد پرهیز او را از فرود آمدن در مشتههات و

۱. همان، خ ۹۲.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۶۶ غ ۳۰۷۷.

۳. صبحی صالح، کلام؛ ۱۶؛ جاحظ، البیان والتیین، ج ۲، ص ۶۵ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۶۰ و ج ۲،

ص ۲۳۶ و عقدا لفرید، ج ۲، ص ۱۶۲.



سردرگمیها. آگاه باشید که ورطه آزمایش شما باز گشته است همانند زمان بعثت نبی شما. قسم به آنکه او را برانگیخت به هم درآویخته و غربال گشته زیر و رو خواهید شد تا پایین ترین شما بالا و بالاترینتان پایین ترین قرار گیرد، و سابقون پس زده شده پیشی گیرند و پیش افتادگان واپس مانند. به خدا قسم حقی نبوشاندم و دروغی نگفتم؛ که البته از این جایگاه و از این روز آگاهم ساختند.

مورد هفتم: که بعد از بیعت با حضرتش، جماعتی از صحابه از او درخواست مجازات و کیفردهی شورشیان علیه خلیفه سوم را داشتند؛ فرمود:

يا إخوتاه، إني لست أجهل ما تعلمون، ولكن كيف لي بقوة والقوم المجلبون على حدّ شوكتهم يملكوننا ولا نملكهم. وها هم هؤلاء قد نارت معهم عبدانكم، والتفت إليهم أعرابكم، وهم خلالكم يسومونكم ماشاؤوا. وهل ترون موضعاً لقدرة على شيءٍ تريدونه. إن هذا الأمر أمر جاهلية. وإن لهذا القوم مادة. إن الناس من هذا الأمر إذا حرك على أمور: فرقة تری ماترون، وفرقة تری مالاترون، وفرقة لاتری هذا ولا ذاك، فاصبروا حتى يهدأ الناس، وتقع القلوب مواقعها، وتؤخذ الحقوق مسمحة. فاهدؤوا عني، وانظروا ماذا أتیکم به أمري. ولا تفعلوا فعلةً تضعع قوةً، وتسقط منةً، وتورث وهناً وذلةً. وسأمسك الأمر ما استمسك. وإذا لم أجد بُدّاً فأجزّ الدواء الكئ<sup>۱</sup>؛ ای برادران، این گونه نیست که آنچه شما می دانید من نسبت بدان ناآگاه باشم، ولیکن نیرویی هم نبرد آنان ندارم، اینان با توان و قدرت خود به راه افتادند، در حالی که بر ما سلطه دارند و ما بر آنان تسلطی نداریم. همانانند که بردگانتان به یاریشان برخواستند، و روستانشینان شما هواخواهشان گشتند، آنان در میان شما به سر می برند، و آنچه می خواهند به شما می رسانند. آیا نسبت بدانچه می خواهید جایگاهی از قدرت و توان برای خود می بینید؟ آنچه اتفاق افتاد رسم دوران جاهلیت و ناآگاهی بود! این جماعت دارای ریشه و مددکارند.

۱. صبحی صالح، کلام ۱۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۰۷۹ غ ۳۰۸۰.



هرگاه در این رابطه اقدام و تحرکی صورت پذیرد مردم به چند گروه خواهند گشت: دسته‌ای که نظر شما را پذیرا شوند، و گروهی که خلاف شما نظر دهند، و جماعتی که هیچ سوی و سمت را پذیرا نگردند. پس بردبار باشید تا آرامش تأمین گردد، و دلها به جای خود فرار گیرد، و حقوق از دست رفته با مدارا گرفته شود. اکنون مرا واگذارید، و بنگرید که چه دستوری از من به شما می‌رسد، و کاری نکنید که توان را متزلزل کند، و قدرتی را از کار اندازد، و سستی و خواری به بار آرد و من راه را آن گونه که باید می‌روم، تا هرگاه چاره ای نیابم به آخر کار که آتش است روی آورم.

مورد هشتم: از سخنانی است که جنابش در اوایل خلافتش فرمود:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَخَذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَاصْدَفُوا عَنِ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْتَصِدُوا. الْفَرَائِضُ الْفَرَائِضُ! أَدْوَاهَا إِلَى اللَّهِ تَوَدُّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَفَضَّلَ حَرَمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرْمِ كُلِّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حَقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا. فَالْمُسْلِمُ مِنْ سَلَمِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ لِسَانِهِ وَبِيَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ. وَلَا يَحِلُّ أذى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ. بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةِ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ. تَخَفُّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِكُمْ آخِرَكُمْ. إِتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبِهَائِمِ، أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ. وَإِذَا رَأَيْتُمْ الْخَيْرَ فَخَذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ؛<sup>۱</sup> بِهِ رَاسْتِي كَمَا خَدَّوْنَدَ تَعَالَى كِتَابِي هِدَايَتِغَر - كَمَا دَرِ أَنْ خُوبٍ وَبَدِ رَا أَشْكَارِ كَرْد - نَازِلِ فَرَمُود؛ پس مسیر خیر را بگیرد هدایت می‌شوید، و از سمت و سوی شر و پلیدی دوری گزینید به راه تعادل می‌رسید. واجبات را، واجبات را، همه را برای قرب حق انجام دهید شما را به بهشت می‌رساند. همانا خداوند حرام کرده آنچه را که پوشیده نیست، و رخصت فرموده بدانچه بی‌عیب است، و حفظ حرمت

۱. همان، خ ۱۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۰۷۹ و ۳۰۷۸.



مسلم را بر همه چیز مقدم فرموده است، و حقوق آنان را به اخلاص و حق پرستی در جایگاه خود محکم کرده است. پس مسلم کسی است که مسلمانان از زبان و دستش به جز در جایگاه حق ستمی نبینند، و روا نیست آزار مسلم به غیر از مواردی که لازم فرموده است. پیشی گیرید و اهتمام ورزید بدانچه همگان را فراگیر است و ویژگی تک تک شماست و آن مرگ است، پس به حق که مردم و مرگشان رود روی شماست و اجل از پس شما را می خواند سبک بار شوید تا برسید که رفتگان شما منتظر شمایند. خدا را در نظر بگیرید در مورد بندگان و شهرهایش، که شما حتی در رابطه با زمینها و حیوانات پاسخ گوید و مسئول. از حق فرمانبری کنید و نافرمانیش ننمایید، و هرگاه نیکی را دیدید پس آن را دریابید و آن گاه که بدی و پلیدی را دیدید از آن دوری جوید.

مورد نهم: هنگام حرکت به سمت شام فرمود.

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ كَلَّمَا وَقَب لَيْلٍ وَغَسَقَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَخَفِقَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
غَيْرِ مَفْقُودِ الْإِنْعَامِ وَلَا مَكَا فَيَ الْإِفْضَالِ. أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ مَقْدَمَتِي. وَأَمْرَتُهُمْ  
بَلْزُومَ هَذَا الْمَلَطَا حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي. وَقَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هَذِهِ النُّظْفَةَ إِلَى  
شَرْدَمَةَ مِنْكُمْ مَوْطِنِينَ أَكْنَفَ دَجْلَةَ فَأَنْهَضَهُمْ مَعَكُمْ إِلَى عَدُوِّكُمْ وَاجْعَلْهُمْ  
مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ؛<sup>۱</sup> سپاس جناب حق را هر اندازه شب آید و برود، و  
سپاس او را هر آنچه ستاره ای بدرخشد و پنهان گردد. و سپاس وی را که  
نعمت دادنش ناپیدا نبوده و فضل و فزونیش غیر قابل جبران است. اما بعد  
حمد و ثنا، من جلوداران سپاهم را فرستادم. و بدانان دستور دادم که کرانه  
این رود را حفظ کنند تا امرم بدانان برسد، و خواستم که از آب بگذرم و به  
نزد گروهی از شما که اطراف دجله قرار دارند بروم، تا آنان را همراه شما به  
سوی دشمنان گسیل دارم، و آنان را اسباب توان و تقویت شما گردانم.

مورد دهم: در وقتی که شنید که جمعی از یاران، شامیان را دشنام می دهند فرمود:

۱. همان، خ ۴۸؛ نصر ابن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۳۲ و ۱۳۱.



إِنِّي أكره لكم أن تكونوا سبّابين، ولكنكم لو وصفتم أعمالهم وذكرتم حالهم كان أصوب في القول وأبلغ في العذر، وقلتم مكان سيكم إياهم: اللهم احقن دماثنا ودمائهم، وأصلح ذات بيننا وبينهم، واهدهم من ضلالتهم حتى يعرف الحق من جهله، ويرعوى عن الغي والعدوان من لهج به.<sup>۱</sup> به راستی من برای شما نمی‌پسندم که دشنام‌دهنده باشید، ولی اگر اشتباهات آنان را بازگوئید و حال و جایگاهشان یادآور شوید به صواب و درستی نزدیک‌تر است. به جای دشنام آنان را، بگوئید: بار الها خون ما و آنان را حفظ فرما، و آنچه بین ما و آنان هست به صلح و سازش تبدیل فرما، و آنان را از گمراهی به هدایت رسان، تا آنکه حق را شناسد نسبت بدان آگاه گردد و آن کس که بر دشمنی می‌رود از آن دست برداشته و بازایستد.

مورد یازدهم: که به یارانش در صحنه نبرد فرمود:

وَأَيُّ أَمْرِيٍّ مِنْكُمْ أَحْسَنُ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ جَاشٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ وَرَأْيِي مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًّا فَلْيَذَبْ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فَضَّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذَبُ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ جَعَلَهُ مِثْلَهُ. إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ لَا يَفُوتُهُ الْمَقِيمُ وَلَا يَعْجِزُهُ الْهَارِبُ. إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ! وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ...<sup>۲</sup> هر کدام از شما که در نبرد از خود دلاوری و شجاعت دید و از شخص دیگری از دوستانش سستی و ضعف مشاهده کرد پس به سبب فضل حضرت حق که به او برتری داده است از او دفاع کند، آن چنان که از خود دفاع می‌نماید. به راستی که مرگ جوینده‌ای است پرشتاب که نه شخص ایستاده و مقاوم از دستش می‌رود و نه گریزنده از دست او می‌رهد. به راستی که گرامی‌ترین مرگ شهادت است. قسم به آنکه جان پسر ابی‌طالب در ید قدرت اوست خوردن هزار ضربه شمشیر بر من آسان‌تر

۱. صبحی صالح، کلام ۲۰۶؛ نصر ابن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۰۳.

۲. همان، خ ۱۲۳؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۷.



است تا اینکه در بستر بمبیرم و یا اینکه در غیر طاعت خدا از دنیا بروم....

مورد دوازدهم: در رابطه با آموزش دادن نبرد و دفاع فرمود:

معاشر المسلمین؛ إشتشعروا الخشية وتجليبوا السكينة وعصوا على التواجد، فإنه أنبى للسيوف عن الهام. وأكملوا الأمة وقلقلوا السيوف في أعمادها قبل سألها، والحظوا الخزر، واطعنوا الشزر، ونافحوا بالطبا، و صلوا السيوف بالخطا. واعلموا أنكم بعين الله ومع ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. فعاودوا الكر، واستحيوا من الفر، فإنه عار في الأعقاب، ونار يوم الحساب. وطيبوا عن أنفسكم نفساً. وامشوا إلى الموت مشياً سجعاً. وعليكم بهذا السواد الأعظم. والرواق المطتب. فاضربوا ثبجه، فإن الشيطان كامن في كسره. قد قدم للوثبة يداً، وأخر للنكوص رجلاً فصمداً صمداً، حتى ينجلى لكم عمود الحق وأنتم الأعلون والله معكم ولن يتركم أعمالكم؛<sup>۱</sup> جماعت مسلمانان، ترس از جناب حق را شعار خود قرار دهید، و لباس آرامش بر تن نمایید، و دندانها را محکم بر هم فشار دهید؛ چرا که چنین کاری بازدارنده شمشیرها از رسیدن به استخوان سر است. زره و حفاظ را کامل کنید، و شمشیر را قبل از خروج تکان دهید. از گوشه چشم دشمن را نظاره نمایید. از چپ و راست ضربه زنید، و شمشیر را با تیزیش فرود آرید. و با حرکت به جلو شمشیر را به خصم برسانید، و بدانید که شما در مقابل نگاه حضرت حق و همراه پسر عموی رسول خدا هستید. پیاپی حمله کنید و از گریز شرم نمایید، که آن ننگ آیندگان و عذاب قیامت است. خود را شاداب دارید، و با آسانی و راحتی به سوی شهادت حرکت کنید. به آن سیاهی بزرگ و چادرهای طناب دار حمله کنید. بر دل آن هجوم آورید که شیطان در پرتوش خانه گرفته است؛ دستی برای حمله در جلو و پایی برای فرار در عقب دارد. پس استواری! استواری! تا ستون حق نمودارتان گردد؛ که شما

۱. همان، خ ۶۶؛ جاحظ، بیان والتبین، ج ۲، ص ۲۱۰؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۳۳؛ مسعودی،

مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۰.





برترید و جناب حق با شماست و کردارتان را نادیده نخواهد انگاشت.  
مورد سیزدهم: سخن امام به خوارج است وقتی که به اردوی آنان رفت در شرایطی که  
آنان از پذیرش حکمیت انکار داشتند. در آنجا فرمود:

أكلکم شهد معنا صفین؟ «فقالوا منّا من شهد و منّا من لم يشهد» قال:  
فامتازوا فرقتین، فلیکن من شهد صفین فرقةً و من لم يشهدا فرقةً حتی  
أکلّم کلاً بکلامه. «ونادی الناس فقال:» أمسکوا عن الکلام، وأنصتوا لقولی،  
وأقبلوا بأفئدتکم إلی، فمن نشدناه شهادةً فلیقل بعلمه فیها. «ثمّ کلمهم  
بکلام طویل، من جملته أن قال:» ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة  
وغيلة ومکراً وخبیة: إخواننا وأهل دعوتنا استقالونا واستراحوا إلی کتاب الله  
سبحانه، فالرأى القبول منهم والتنفیس عنهم؟ فقلت لکم: هذا أمر ظاهره  
ایمان وباطنه عدوان، وأوله رحمة وأخره ندامة. فأقیموا علی شأنکم، والزمو  
طریقتکم، وعضوا علی الجهاد بنواجذکم. ولا تلتفتوا إلی ناعق نعق؛ إن أجب  
أضلّ، وإن ترک ذلّ. وقد كانت هذه الفعلة وقد رأیتهم أعطیتموها. والله لئن  
أبیتهما ما وجبت علی فریضتها، ولا حملنی الله ذنبها. و والله إن جئتها إتی  
للمحق الذی یتبع. وإنّ الکتاب لمعی؛ ما فارقت منذ صحبتته ولقد کنا مع  
رسول الله وإنّ القتل لیدروا علی الآباء والأبناء والإخوان والقربات،  
فما نرذاد علی کلّ مصیبة وشدة إلا إیماناً، ومضیا علی الحق، وتسلیماً للأمر،  
وصبراً علی مضم الجراح ولكننا إنّما أصبحنا نقاتل إخواننا فی الإسلام علی  
ما دخل فیهم من الزیغ والإعوجاج، والشبهة والتأویل. فإذا طمعنا فی خصلة  
یلمّ الله بها شعتنا، وتندانی بها إلی البقیة فیما بیننا، رغبتنا فیها وأمسکنا عمّا  
سواها؛<sup>۱</sup> آیا همه شما همراه ما شاهد ماجرا در صحنه بودید؟ گفتند: جمعی  
بودیم و گروهی نبودیم. فرمود: دو گروه جدا شوید؛ شاهدان دسته ای و غیر  
شاهدان دسته ای دیگر، تا با هر کدام به شیوه خود سخن گویم، آنگاه ندا در  
داد که: از سخن باز ایستید و کلامم را گوش دهید، و با تمام وجود به من توجه



کنید، هر آن کس را که گواه طلبیدم با دانش خود گواهی دهد. آن گاه با آنان سخن به درازا گفت، که از آن جمله است اینکه فرمود: آیا در گاه بالا بردن مصاحف از باب حيله و فریب و مکر و نیرنگ نگفتید: اینان برادران ما و هم‌مسلمان ما هستند، از ما گذشت می‌جویند و به کتاب خدا متمسک گردیده‌اند، پس نظرشان را بپذیریم و از آنان درگذریم؟ و من به شما گفتم که این امر ظهوری ایمانی و بطنی عدوانی دارد، سرآغازش رحمت می‌نماید، اما پایانش ندامت است. از سبک خود کنار مکشید و به روش خود پای‌بند باشید برای جهاد کوشا باشید و به ندای آنان پاسخ ندهید که اگر بدانان جواب مثبت دهید گمراه خواهند گشت و اگر رها کردن جز ذلت چیزی ندارند، اما دچار غفلت گشتید و دیدی آنچه را که عایتان گردید. به خدا قسم اگر به آن را نمی‌پذیرفتم گناهکار نبودم و گناهی دامنم را نمی‌گرفت و به خدا قسم اگر آن را می‌پذیرفتم صاحب حقی بودم که باید تبعیت می‌شدم، و به راستی که کتاب با من است از وقتی یارش گشتم از او جدا نگشتم. ما با جناب رسول الله بودیم و جنگ و درگیری دورادور پدران و پسران و برادران نزدیکان جریان داشت، ولی با هر سختی و مصیبتی جز ایمان و پافشاری بر امر حق و تسلیم امر الاهی و بردباری بر زخم جراحات افزوده نمی‌گشت. اما این زمان به سبب پیدایش تاریکیها و کژیها و شهوات و تأویلات باطل در دین با برادران مسلمان خود در نبردیم، پس هر گاه احساس کنیم که امری سبب اتفاق ماست و فواصل بین ما را بر می‌دارد نسبت بدان رغبت می‌ورزیم و از دیگر راهها فاصله می‌گیریم.

حال می‌توان به طور کلی به اشخاص و آثاری که بیشتر از مابقی، خطب را گاه مستند و گاه بدون استناد نقل نموده اند این گونه اشاره کرد؛ البته در معرفی تعدادی از آنان توضیحاتی داده خواهد شد:

۱. ابوجعفر احمد ابن یحیی ابن جابر بلاذری متوفی (۲۷۹ هـ.ق) وی در بین اهل جماعت مورد وثوق است. یکی از معروفترین کتابها که انساب قبایل اعراب را بررسی نموده است کتاب وی **أنساب الاشراف** و گاهی از آن به **الاخبار و الانساب** نام برده می‌شود. بلاذری در زمان متوکل



در بغداد می‌زیسته و از ندمای وی بوده است و در اواخر خلافت معتمد عباسی درگذشته است. فوت او هشتاد سال قبل از تولد سید رضی (۳۵۹ - ۴۰۴ ق)، است.<sup>۱</sup> از جانب پدر به امام کاظم و از جانب مادر به امام علی، علیهما الصلاة والسلام، می‌رسد. بلاذری در کتاب مذکور اخباری از بنی‌امیه و خوارج نیز آورده است کتاب فتوح البلدان از معروف‌ترین کتابهای او است.

در کتاب انساب الاشراف چاپ مصر، جلد‌های اول، دوم، سوم و پنجم تعدادی از خطبه‌های حضرت آمده و صبحی صالح و دیگران نیز آنها را در نهج البلاغه آورده‌اند. در پانوشت به شماره خطبه‌ها بر اساس صبحی صالح اشاره شده است.<sup>۲</sup>

۲. طبری: ابوجعفر محمد بن جریر طبری، (۲۲۴ - ۳۱۰ ق) صاحب کتاب تاریخ الرسل والملوک است که گاه آن را اصح تواریخ دانسته‌اند، وی در دانش‌هایی نظیر فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ امام قلمداد می‌گشت. گرچه بسیاری از روایات وی به ابن مخنف می‌رسد که با طعن اهل جماعت روبه‌رو است، ولی توثیق ابن خلکان از وی می‌تواند جابر آن باشد واز طرفی خود طاعنین به هر حال وی را تقه می‌دانند. به تعدادی از خطبه‌های حضرت که وی با اسناد نقل کرده است، در پانوشت براساس نسخه صبحی صالح اشاره شده است.<sup>۳</sup>

۳. ابو الحسن علی ابن الحسین المسعودی از فرزندان عبدالله ابن مسعود از صحابه که در اصل بغدادی بوده و در مصر اقامت داشت. او گفته است: بیش از ۴۸۰ خطبه از امام در میان مردم محفوظ است که آنچه در نهج البلاغه هست کمتر از نیمی از آن است. کتاب معروف وی در تاریخ مروج الذهب است. سال وفات وی ۵۶ سال قبل از تولد سید رضی است. شماری از خطب منقوله در کتاب مذکور آمده که بر اساس ترتیب نسخه صبحی صالح در پانوشت آمده است.<sup>۴</sup>

۱. سایت شبکه نهج البلاغه؛ در بعضی از نوشته‌ها و به ویژه در پاره‌ای از سایتهای، «بلاذری» را به صورت «بلازری» نوشته‌اند که وجه درست آن همان‌گونه است که در متن آمده است. «بلاذری».

۲. خطبه‌های ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۴، ۳۹، ۴۴، ۴۰، ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱

۴. ابوالفضل نصراین مزاحم ابن سیار المنقری: وی مورخ شیعی است و اهل جماعت در مورد او اختلاف دارند و لذا از طرفی مورد طعن است و از طرفی از جانب بسیاری توثیق شده است. تولد وی در کوفه ۱۲۰ ق بوده و در شهر بغداد مقیم بوده است. از تألیفات وی تنها بخشی از کتاب وقعة صفین وی به دست رسیده است. وفات او در سال ۲۰۲ ق، یعنی ۱۴۷ سال قبل از ولادت سید اتفاق افتاده است. او نیز شماری از خطب جناب امیر را نقل کرده که شماره‌های آن در پانوشت آمده است.<sup>۱</sup>

۵. ابومحمد عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶، ۲۷۱ ق) وفات او ۸۸ یا ۸۳ سال قبل از تولد سید رضی بوده است، محل ولادت وی نیز بغداد یا کوفه و سکونت وی در بغداد بوده است، گرچه قاضی بودنش برای مدتی در دینور سبب اشتهاش به این نام شده است. او عمدتاً نحوی و لغوی است و اهل جماعت وی را فاضل و موثق دانسته‌اند. او بخشی از خطب را در کتاب خود عیون الاخبار و همچنین المعارف آورده است که در پانوشت شماره آن براساس نهج البلاغه صبحی صالح آمده است.<sup>۲</sup>

۶. ابوعمر احمد بن محمد بن عبد ربه قرطبی مورخ که تولد وی سال ۲۴۶ قمری است. کتاب معروف وی عقد الفرید است. وی در قرطبه در سال ۳۲۸ ق پس از مدت‌ها فلج بودن درگذشت و همان جا دفن گردید. شماری از خطبی که وی در کتاب خود آورده، براساس ترتیب نسخه صبحی صالح در پانوشت آمده است.<sup>۳</sup>

۷. ابوالعباس محمد بن یزید الازدی البصری بغدادی (۲۱۰ - ۲۸۶ ق) که در ادبیات عرب به «میرد» اشتهار دارد. وی در ادبیات و لغت استاد بوده تا جایی که ادیبان از وی با عنوان «امام» یاد می‌کنند، و با ثعلب نحوی نیز معاصر بوده است. از جمله کتابهای سودمند وی کتاب

→ ۱۴۹، ۱۹۳، ۲۱۹. جهت اطلاع بیشتر به سایت تبیان و شبکه نهج البلاغه مراجعه شود.

۱. در وقعة صفین، خطبه‌های ۴۸، ۵۶، ۱۲۴، ۱۷۱، ۲۰۶، ۲۰۸، آمده است. نک: سایت شبکه نهج البلاغه.

۲. در عیون الاخبار، ج ۱ و ۲، خطبه‌های ۱۶، ۲۷، ۸۴، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۹۳ آمده است. جهت اطلاع بیشتر:

نک: سایت شبکه نهج البلاغه.

۳. در عقد الفرید، جلد‌های ۱ و ۲، خطبه‌های ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۲۹، ۷۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۶۴ و ۲۱۹ آمده است. نک:

سایت شبکه نهج البلاغه.



الکامل است. حدود ۷۳ یا ۷۴ سال قبل از ولادت سید، درگذشت. تعدادی از خطب که در کتاب مزبور ذکر شده در پانوشت آمده است.<sup>۱</sup>

۸. ابوعثمان عمر بن الجاحظ بصری: وی از متکلمان است فرقه جاحظیه زیرمجموعه معتزله است. وفات او در سال ۲۵۵ ق، یعنی ۱۰۴ سال قبل از ولادت سید در بصره در بیش از نود سالگی اتفاق افتاد. از کتب وی کتاب البیان و التبین است. در این کتاب گفته است: خطبه‌های امام علی همگی مدون، محفوظ و مشهور است و در آن تعدادی از خطب امام را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

### مطلب دوم: ردها و نقدهایی است که در رابطه با اسناد و استناد مطرح شده است

شاید به طور قطع و دقیق نتوان فهمید که اولین پرتاب شبهه در این مورد از کجا و به دست چه کسی اتفاق افتاد، اما به هر حال کسی که بیش و پیش از همه در این رابطه مطرح است کسی جز جناب ابن خلکان<sup>۳</sup> نیست؛ او چنین می‌گوید:

مردم در اینکه چه کسی مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه را گردآوری کرده اختلاف کرده‌اند؛ آیا سید مرتضی این کار را کرده و یا برادرش سید رضی، و نیز گفته شده که این کتاب سخنان امام علی نیست، بلکه ساخته و پرداخته همان کسی است که آن را جمع‌آوری نموده است؟!<sup>۴</sup>

مهم این است که آنچه به چنین شخصیتی منتسب است دربردارنده هیچ معیار یا ملاکی یا نمونه‌ای در این رابطه نیست، و لذا سوژه پرتاب سخن رجماً بالغیب، و بدون منبع و دلیل نیز طبیعتاً به همان سو برمی‌گردد، و مهم‌تر اینکه دیگران نیز به همین شیوه بعد از او مشی نموده‌اند، در این رابطه به نمونه‌هایی اشاره می‌گردد:

از موارد مذکور می‌توان به جناب ذهبی<sup>۵</sup> اشاره کرد، این شخصیت نیز در شرح حالات سید مرتضی به وی نسبت داده است که سید به وضع و جعل نهج البلاغه متهم است و می‌نویسد:

۱. در الکامل، ج ۱ و ۲، خطبه‌های ۲۷، ۴۰، ۵۸، ۶۰ و ۲۱۹ آمده است. نک: سایت شبکه نهج البلاغه.

۲. در البیان والتبین، ج ۲، ص ۶۵، ۶۸ و ۲۱۰، خطبه‌های ۱۶، ۲۹ و ۶۶ آمده است. نک: سایت شبکه نهج البلاغه.

۳. ۳۴ - ۶۸۱ - ۶۰۸ ق.

۴. وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۳.

۵. شمس الدین محمد ابن احمد ذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸ ق) صاحب کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال.



علی بن الحسین العلوی الحسینی الشریف المرتضی المتکلم الراضی المعتزلی صاحب التّصانیف؛ و سپس اضافه کرده است که: «وهو المتهّم بوضع کتاب نهج البلاغة، وله مشاركة قوية في العلوم.» و سپس در ادامه می نویسد: «ومن طالع كتابه نهج البلاغة جزم بأنّه مکذوب علی أمير المؤمنين علی.»

بعداً مستنداتی که به نظر نگارنده غیر مستند می نماید در این زمینه ارائه می دهد؛ او می گوید:  
ففيه السّب الصّراح والخطّ علی السیدین، وفيه من التناقض و الأشياء الزّکیكة والعبارات الّتی من له معرفة بنفس القرشیین الصّحابة و بنفس غیرهم ممّن بعدهم من المتأخّرين جزم بأنّ الكتاب أكثره باطل.<sup>۱</sup>

این نظر جناب ذهبی است که از ابتدای سخن منسوب به او در اسناد جمع آوری به سید مرتضی به جای برادرش سید رضی همه چیز معلوم است، و در اثبات ضعف سخن نیازی به آوردن برهان و استدلال نیست، زیرا در چنین شرایطی ارزش استدلال از بین می رود، پس با همان نوع و روش در اینجا باید سخن گفت؛ که اگر همراه با یک دید مستقل و با اندک شناختی به این مجموعه نظر انداخته شود احساسی و غیر مستند بودن چنین گفتاری به وضوح رخ می نماید، و ظاهراً توجیه غیر موجهی نمی ماند که چه بسا صرفاً در این رابطه از ابن خلّکان - که البته از او به عنوان یک محقق تاریخی بسی جای تعجب است - تقلیدی صورت گرفته است، و یا با فرض بعید سهو قلمی مشکل ساز گشته است، و یا به احتمال قوی تر نساخ در این رابطه به هر دلیل دست به کار شده اند و حقیقتی بلکه حقایقی را در این جهت واژگونه جلوه داده اند، وگرنه چنین می نماید که در این رابطه شاید زحمت حتی یک مراجعه به این مجموعه، کار رابه این سرعت بدینجا نرساند، هم چنان که این مسئله در رابطه با ابن خلّکان نیز مطرح است، و با کمال تأسف مطلب در مورد شخصیت هایی چون صفدی<sup>۲</sup> و یافعی<sup>۳</sup> و ابن حجر<sup>۴</sup> نیز همین معضل را داراست.

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲. صاحب الوافی بالوفیات، وفات مؤلف ۷۴۶ ق.

۳. مرآت الجنان، ج ۳، ص ۵۵، وفات ۷۶۸ ق.

۴. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۳، تولد و وفات ۸۵۲ - ۷۷۳.

## مطلب سوم: بررسی محتوای نهج البلاغه

پس از تفحص اجمالی پیرامون اسناد انوار نقطه نورانی که از آن به نهج البلاغه تعبیر می‌گردد نوبت سخن به بحث و بررسی محتوا می‌رسد. خواننده محترم توجه دارد که هر چند هدف از درج این مقاله معرفی این مجموعه است، اما نگارنده از این تعبیر همواره طفره می‌روم، به دلایل آشکاری که بعضاً بدان اشاره گردید.

نکته مهمی که در ابتدا لازم است مطرح شود این است که نوع نگاه به متون درجه اول اسلامی - که در این رابطه نهج البلاغه بعد از قرآن مطرح است - متفاوت است، و از یک نظریه دو دیدگاه تقسیم می‌گردد.

دیدگاهی از حدود یک قرن پیش که همواره سعی بر این دارد این متون را به نظر خود به شکلی متناسب با زمان نشان دهد. بنابراین، تلاش می‌کند که آن را هم آوا با کشفیات دانش تجربی مطرح کند، و به تعبیری منتظر است دانش روز غربی به دست آوردی جدید دست یابد، و او آیه ای متناسب با آن نازل کرده، یا از نهج البلاغه و یا دیگر فرمایشات معصومان، صلوات الله علیهم اجمعین، تأییدی بر آن بیابد، آنگاه به این افتخار کهنه و مخدر اشاره کند که بله در متون دینی ما به همه اینها قبل از اکتشاف غرب اشاره شده است! و شرایط ادامه خواب زدگی جوامع اسلامی را هم چنان فراهم سازد، وهم هدف با کاپیتالیسم غربی که همواره برای حفظ بازارهای خود در جهان سوم تلاش می‌کند، و در نهایت یک کشور مشکل دار را به صنعت موتناژ دل خوش می‌دارد جامعه را عمدتاً در جهل خود نگه دارد، و حتی گاهی برای توجه به جلو بودن قرآن از زمان و پیش‌گوییهای به نظر او قرآنی برای واقعه بحران آفرین ۱۱ سپتامبر نیز آیه «... علی شفا جُرفِ هارِ فانهارَ به فی نار جهنم»<sup>۱</sup> را چنان تفسیر می‌کند که گویا از نو نازل گردیده است.

عمدتاً آغاز این طرز تفکر اگر بشود نام تفکر بر آن نهاد به دورانی برمی‌گردد که جوامع

۱. توبه، آیه ۱۰۹. «آیا کسی که بنای کار خود را براساس پروا داشتن از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است یا کسی که بنای خود را به لبه سیل‌گاهی که آب زیر آن را برده و فروریختنی است پی‌ریزی کرده و با آن در آتش جهنم سقوط کرده است» گویا برجهای دوقلو که در آتش سوخت در خیابانی به نام «جرف‌هار» است این نام را به آیه قرآن ارتباط داده‌اند.



شرقی برای اولین بار و از همه جا بی خبر بالای سرخود غولهایی با غرش زیاد مشاهده کردند که با سرعت زیاد انسانها را جا به جا می‌کرد، در حالی که او به جز شتر وسیله ای در این رابطه نداشت، صدای غربی را از آن طرف دنیا از جعبه‌ای شنید در حالی که باور آن هم برایش مشکل بود، آن روز که متوجه شد جلو بودن غربی یک قدم دو قدم نیست، بلکه فاصله زیاد، و سرعت، گویی سرعت نور است آنگاه برخی روشنفکران راه رسیدن را سرتاپا غربی شدن دانسته و برخی شعر سرودند که: «بلی مشرق زمین باید به پاخیزد ره صدساله را یک شب ببیماید.»

ولی متأسفانه یک شب که نه، بلکه این راه در طول یک قرن هم پیموده نگردید. اینجا بود که دو ابزار تخریری دست‌آویز ما گشت یکی اینکه غرب هرچه دارد از شرق و به خصوص از مسلمانان است، و دیگر اینکه هزار و چهارصد سال پیش به همه کشفیات غربی در متون دینی ما اشاره شده است، ولی کسی - به جز انگشت شمار که جامعه نه آنان را درک کرد و نه شرایط همواره موجود، گذاشت به راحتی سخن بگویند، و آنگاه که سخن گفت در محافلی محدود ملحفه شد - نپرسید که چرا اکنون این گونه‌ایم.

اما اکنون نوبت سخن به نحوه معرفی ما در این مقاله می‌رسد. این مجموعه نفیس حاوی ۲۴۱ خطبه و نامه و حکمت است روش نگارنده در اینجا روش و سبکی است که در موارد منتخبه از بین خطبه‌ها و نامه‌ها و حکم به صورتی منضبط تر و جمع و جورتر از روش موضوعی کار شده است. بدین صورت که سبق و سیاق هر خطبه مثلا و ورود ادامه و خروج آن مطرح گردیده، تا جایی که خواننده به صورت فشرده با محتوا آشنا می‌گردد. بنابراین، به هیچ وجه نظر نگارنده ترجمه جمله به جمله نیست، بلکه مد نظر اشاراتی از دور به درهای این دریاست چرا که بحمدالله ترجمه‌های مناسب و نسبتا دقیق فارسی برای این مجموعه والا همه جا در دسترس عموم قرار دارد.

#### مطلب چهارم: نحوه نگرش به هستی و آفرینش در نهج البلاغه

حال به سبب سیاق والا و ارزشمند و طرح جهان بینی توحیدی اولین خطبه، این مورد در بدو کلام قرار می‌گیرد.

بخش اول خطبه حاوی نُه اشاره به عظمت حضرت حق است و جنابش این بزرگی را به دو شیوه بیان فرموده است:





یکم: با اشاره به قصور اوهام و افهام و عقول از درک ساحت حضرت حق، در این رابطه چنین فرموده است.

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون، ولا يحصى نعمائه العادون، ولا يؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم، ولا يناله غوص الفطن.

توضیح اینکه: نه حرفه‌ای‌ترین ستایشگران توانستند مدحتش کنند، و نه حساب‌گران و ریاضیدانان خبره توان شمارش نعماتش را دارند، و نه تلاشگران مجد ادای حق او توانستند کرد، درک ذاتش در حیطه اهتمام اهل همت نیست، و غواصان خرد نیل غیب الغیب ذاتش نتوانند نمود.

دوم: با تلویح به بی‌نهایت بودن ساحتش: «الذی لیس لصفته حدّ محدود، ولانعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود.»

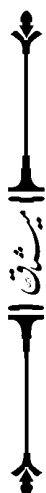
اوصافش نه محدود حدود است، نه ممنوعت به نعت موجود است، و نه گنجایش زمانی دارد، و نه در امتداد نهایی قرار دارد.

قسمت دیگر حاوی سه اشاره به آفرینش است: «فطر الخلائق بقدرته، و نشر الرياح برحمته، و وّثد بالصخور میدان ارضه.»

انجام آفرینش به قدرت او و سبب پراکندگی نسیمها رحمت همو بود، و ثبات و آرامش زمین به وسیله کوهها و صخره‌ها همگی فعل او بود. بخش بعدی تعریف دین و آغاز و سرانجام آن است.

أول الدين معرفته، وكمال معرفته التصديق به، وكمال التصديق به توحيدة، وكمال توحيدة الاخلاص له، وكمال الاخلاص له نفى الصفات عنه، لشهادة كل صفة أنّها غير الموصوف، وشهادة كل موصوف أنه غير الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، ومن قرنه فقد ثناه، ومن ثناه فقد جزّته، ومن جزّته فقد جهله، ومن جهله فقد اشاراليه، ومن اشاراليه فقد حدّه، ومن حدّه فقد عدّه، ومن قال فيم فقد ضمّنه، ومن قال علام فقد اخلى منه.

آغاز دین را شناخت حق می‌داند، و شناسایی کامل را باور و تصدیقش، باور کامل را یکی یافتنش و آن کمال را یک دست بودن برای او، اخلاص نهایی را نفی دوگانگی خود و اوصافش می‌شمارد.



بخش بعدی اشاراتی در بیان معرفت جناب حق است.

كائن لاعن حدث، موجود لاعن عدم، مع كل شیئی لابمقارنة، وغير كل شیئی لابمزایلة، فاعل لابمعنی الحركات والالة، بصیر إدلا منظورالیه من خلقه، متوحد إدلا سکن یستأنس به، ولا یستوحش لفقده.

وجودش را ازلی و ناآمده از عدم معرفی می‌فرماید، که باهمه چیز است و نه از نوع تقارن، و جدای از همه، ولی نه به معنای عدم فکننده ای که نیازمند حرکت و ابزار نیست، بینابیش نیازمند منظوریه، و تنهاییش محتاج هم انس نیست که استیناس و وحشت در موردش بی‌معناست.

در ادامه حضرتش به مراحل اولیه آفرینش شامل چهار مرحله اشاره دارد:

قسمت اول آفرینش اصل خلقت، آنگاه ظهور زمین و آسمان، و پس از آن پدید آمدن نیروهای نامرئی و فرشتگان، و در نهایت به پدید آمدن انسان اشاره دارد، حال بیان اصل آفرینش.

أنشأ الخلق إنشاءً، وابتدأه ابتداءً، بلازویة أجالها، ولاتجربة استفادها، ولاحركة أحدثها، ولاهمامة نفس اضطرب فیها، أحال الأشياء لأوقاتها، ولأم بین مختلفاتها، وعزز غرائزها، وألزمها أشباحها، عالماً بها قبل ابتدائها، محیطاً بحدودها وانتهائها، عارفاً بقرائنها وأحنائها.

آفرینش را بدون تقلید و تجربه و وجود دلهره و اضطراب بیان می‌دارد که قبل از آن به آن دانش و احاطه داشت.

قسمت دوم ظهور زمین و آسمان و آمادگی حیات در آن که خود حاوی مراحل مختلف است. مرحله اول تمهید زمین برای زندگی موجودات از راه فراهم آوردن هوا و آب در آن.

ثم أنشأ سبحانه فتق الأجواء، وشق الأرجاء، وسكأك الهواء، فأجری فیها ماءً متلاطماً تیارة متراكماً زخارة، حمله على متن الريح العاصفة، والززع القاصفة، فأمرها برده، وسلطها على شدة، وقرنها إلى حده، الهواء من تحتها فتیق، والماء من فوقها دقیق.

آنگاه سخن از شکافتن جو، وگسترده آن، و راهیابی هوا، و روان کردن آبی مسلط بر طوفان، و خلاصه آنچه بشر تاکنون از رمز و رازش بی‌خبر بوده و در صدد اثبات یا ردّ فرضیه‌هاست.



مرحله بعدی نحوه ایجاد آسمانهاست.

ثم أنشأ سبحانه ريحاً اعتقم مهبتها، وأدام مرثها، وأعصف مجراها، وأبعد منشأها، فأمرها بتصفيق الماء الزخار، وإثارة موج البحار، فمخضته مخض السقاء، وعصفت به عصفها بالفضاء، تردّ أوله إلى آخره، وساجيه إلى مائره، حتى عبّ عبائه، ورمى بالزبدركامه، فرفعه في هواءٍ منفق، وجوّمنفهق، فسوّى منه سبع سماوات، جعل سفلاهنّ موجاً مكفوفاً، وعليهنّ سقفاً محفوظاً، وسمكاً مرفوعاً بغير عمد يدعمها، ولا دسار ينظمها.

با امر تکوینی به طوفان، در کوبیدن امواج آب از هر سو برهم، و اتصال ابتدای آن به انتها و پس از آن استقرار دریاها و برآمدن کوهها نوبت به پدید آمدن آنچه از آن شاید به شکل مبهم و به نوعی سمبلیک که در کلام الله نیز بیان شده است به هفت آسمان تعبیر می فرماید، و در مرحله بعدی پیدایش ستاره‌ها از جمله خورشید و ماه و مجموعه منظومه شمسی را اشاره می فرماید: «ثمّ زينها بزينة الكواكب، وضيء التّواقب، وأجرى فيها سراجاً مستطيراً، وقمرأ منيراً، في فلک دائر، وسقف سائر، ورقيم مائر.»

در اینجا حضرتش به قسمت سوم از مراحل چهارگانه اشاره دارد، که نیروهای فراحسی و نامرئی و جایگاه آنان در خلقت است: «ثمّ فتق ما بين السماوات العلاء، فملاهنّ أطواراً من ملائکته.»

اشاره به گشودن آسمانهای بالاتر، و ایجاد فرشتگان مختلف حضرت حق است. آنگاه در تقسیمات متعددی آنها را دسته بندی فرموده است: «منهم سجود لایرکعون، ورکوع لاینتصبون، وصاقون لایتزايلون، ومستیحون لایسأمون.»  
 آنهایی که همواره حالت سجود داشته، و آنها که دائماً در رکوع هستند، و همواره ایستادگان صف بسته، و یا تسبیح گویان همیشگی که خستگی نمی شناسند، و پس از آن به ویژگیها و امتیازات آنان اشاره فرموده است: «لایغشاهم نوم العیون، ولأسهو العقول، ولافترة الأبدان، ولاغفلة النسیان.»

چشمشان خواب نمی بیند، و عقلشان دچار اشتباه نمی گردد، و سستی بدن و غفلت فراموشی ندارند. در ادامه در تقسیم بندی دیگر آنان را از جهت وظائف محوله قسمت بندی فرموده است: و منهم أمناء علی وحیه، وألسنة إلى رسله، ومختلفون بقضائه وأمره، و منهم



الحفظة لعباده، والسدنة لأبواب جنانه، ومنهم الثابتة في الأرضين السفلى  
أقدامهم، والمارقة من السماء العليا أعناقهم، الخارجة من الأقطار أركانهم،  
والمناسبة لقوائم العرش أكتافهم، ناكسة دونه أبصارهم، متلقعون تحته  
بأجنحتهم، مضروبة بينهم وبين من دونهم حجب العزة، وأستار القدرة،  
لا يتوهّمون ربّهم بالتصوير، ولا يجرون عليه صفات المصنوعين، ولا يحدّونه  
بالأماكن، ولا يشيرون إليه بالنظائر.

دسته‌ای امین پیام حق و لسان او به سوی رسولان، و جمعی در قضای حق در رفت و  
آمدند، بعضی نگاهبان بندگان، و گروهی در بانان بهشتند، برخی مستقر در زمین، اما رأس آنان  
از آسمان الاهی فراتر بر دوش داران عرش اویند، و جماعتی سر به زیر افکنده؛ که در وهمشان  
تصویری از حق راه ندارد.

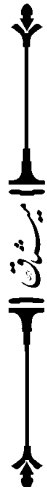
سخن بعدی در مورد آفرینش انسان است، بخش اول مربوط به بُعد مادی و فیزیکی و  
عالم خلق است:

ثمّ جمع سبحانه من حزن الأرض، وسهلها، وعذبها، وسبخها تربة سنّها  
بالماء حتى خلصت، ولاطها بالبلّة حتى لزيت، فجبل منها صورة ذات أحناء  
ووصول وأعضاء وفصول، أجمدها حتى استمسكت، وأصلدها حتى صلصت  
لوقت معدود وأمد معلوم.

و ادامه کلام در آن اشاره به بُعد فرامادی انسان و عالم امر است:

ثمّ نفخ فيها من روحه، فمثلت إنساناً ذا أذهان يجيلها، وفكر يتصرّف بها،  
وجوارح يخدمها، وأدوات يقلبها، ومعرفة يفرق بها بين الحقّ والباطل  
والأذواق والمشامّ والألوان والأجناس معجوناً بطينة الألوان المختلفة،  
والأشباه المؤتلفة، والأضداد المتعادية، والأخلاق المتباينة من الحرّ والبرد  
والبلّة والجمود.

از اینجا به بعد به تعهدی که مخلوقات عالم، گویا مطابق سلسله مراتب والأفضل فالأفضل  
در رابطه با انسان دارند به شکلی بلیغ اشاره می‌گردد و اینکه وقتی فرشته مفضول است، البته  
رتبه جن نیز مشخص می‌شود، ولی در این میانه ابلیس امتناع ورزیده که به اسباب این امتناع  
اشاره می‌فرماید.



واستأدى الله سبحانه الملائكة وديعته لديهم، وعهد وصيته إليهم في الإذعان بالسجود له والخنوع، لتكرمه فقال سبحانه: اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس اعترته الحمية، وغلبت عليه الشقوة، وتعزز بخلقه النار، واستوهن خلق الصلصال، فأعطاه الله النظرة استحقاقاً للسخطة، واستتماما للبليّة، وإنجازاً للعدة، فقال: إنك من المنظرين، إلى يوم الوقت المعلوم.

مطلب بعد در ادامه سیر آفرینش به محل استقرار اولیه انسان اشاره می شود و دخالت ابلیس با استفاده از استعدادهای موجود در انسان برای اخراج و استقرار او در جایگاه محنت می باشد. ثمّ أسكن سبحانه آدم داراً أرغد فيها عيشه، وأمن فيها محلته، وحذره إبليس وعداوته، فاغتره عدوه نفاسةً عليه بدار المقام، ومرافقة الأبرار، فباع اليقين بشكّه، والعزيمة بوهنه، واستبدل بالجدل وجلاً، وبالإغترار ندماً. در اینجا به زمینه و شیوه استقرار آدم و آموزش و فراهم کردن توبه را به او مورد اشاره قرار می دهد: «ثمّ بسط الله سبحانه له في توبته، ولقاه كلمة رحمته، و وعده المرذ إلى جنته، وأهبطه إلى دار البليّة، وتناسل الدّرية.»

در اینجا از آن جهت که سرگردانی بشر زمین گیر شده، و یرتاب شده در چاه طبیعت، و اعلام خلود دشمنی قسم خورده - که استثنائی برای به هلاکت کشیدن فرزند آدم قائل نیست به جز اخلاص که تنها دست اوحدی افراد بشر آن هم با خطری عظیم بدان رسد - جنابش به بعثت و تعهدی که خداوند با پیامبران بسته اشاره می فرماید و اینکه انسان به دلیل فراموشی حقیقت خود و همچنین دور کردن شیطان او را از شناخت حقیقت به این سردرگمی افزود. واصطفى سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم، وعلى تبليغ الرسالة أمانتهم لما بدّل أكثر خلقه عهد الله إليهم، فجهلوا حقّه، واتخذوا الأنداد معه، واجتالتهم الشياطين عن معرفته، واقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، وواتر إليهم أنبيائه.

در ادامه به اهداف و انگیزه بعثت - که بازجویی از وفاداری انسان به پیمان فطرت و یادآوری نعمتها و در نهایت اتمام حجت است - اشاره می فرماید.

ليستأدوهم ميثاق فطرته، ويذكروهم منسى نعمته، ويحتجوا عليهم بالتبليغ، ويثيروا لهم دفائن العقول، ويروهم آيات المقدرّة من سقف فوقهم مرفوع،



ومهاد تحتهم موضوع، ومعايش تحيبيهم، وأجال تفنيهم، وأوصاب تهرمهم،  
وأحداث تتابع عليهم.

در قسمتهای بعدی تأکید روی این است که بنی آدم هیچ‌گاه خالی از راهنما نبوده‌اند.  
ولم یخل الله سبحانه خلقه من نبي مرسل أو کتاب منزل أو حجة لازمة  
أو حجة قائمة رسل لاتقصّر بهم قلة عددهم ولا كثرة المكذبین لهم من  
سابق سمى له من بعده أو غابر عرفه من قبله على ذلك نسلت القرون  
ومضت الدهور وسلفت الآباء وخلفت الأبناء.

از اینجا اشاره به بعثت جناب محمد و انگیزه آن و شرایط و ویژگیهای زمان ظهور آن  
جناب آغاز می‌شود.

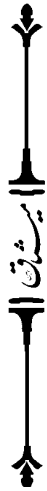
إلى أن بعث الله سبحانه محمداً رسول الله (ص) لإنجاز عدته وإتمام نبوته  
مأخوذاً على التبيين ميثاقه مشهورة سماته كريماً ميلاده وأهل الأرض  
يومئذ ملل متفرقة وأهواء منتشرة وطرائق متشعبة بين مشبه لله بخلق  
أو ملحد في اسمه أو مشير إلى غيره فهداهم به من الضلالة وأنقذهم بمكانه  
من الجهالة.

و سرانجام به دعوت حق و بردن آن جناب به بارگاه خود و نجات از دنیا اشاره فرماید: «ثم  
اختار سبحانه لمحمد لقائه ورضى له ما عنده وأكرمه عن دار الدنيا ورغب به عن مقام البلوى  
فقبضه إليه كريماً»

آنگاه به خلف پیامبران و میراث آنان که آیین‌نامه فوز و رستگاری است و در مورد جناب  
محمد قرآن است که در روایات از آن به یکی از دو ثقل تعبیر می‌گردد اشاره می‌فرماید: «وخلف  
فيكم ما خلفت الأنبياء في أممها إذ لم يتركوهما هملاً بغير طريق واضح ولا علم قائم كتاب  
ربكم فيكم»

اینجا سر بسته به محتویات کتاب اشاره فرموده و مواردی از احکام که در کتاب هست، ولی  
سنت جناب رسول الله گواهی می‌دهد که مدت آن تمام گشته است.

مبيناً حلاله وحرامه وفرائضه وفضائله وناسخه ومنسوخه ورخصه وعزائمه  
وخاصه وعامه وعبره وأمثاله ومرسله ومحدوده ومحكمه ومتشابهه مفسراً  
مجمله ومبيناً غوامضه بين مأخوذ ميثاق علمه وموسع على العباد في جهله



وبین مثبت فی الكتاب فرضه ومعلوم فی السنّة نسخه وواجب فی السنّة أخذه ومرخص فی الكتاب تركه و بین واجب بوقته وزائل فی مستقبله ومباين بين محارمه من كبير أوعد عليه نيرانه أوصغیراًرصد له غفرانه و بین مقبول فی أدناه موسّع فی أقصاه.

در ادامه سخن از سمبل اوج تقرب مسلمانان در محل واحد و به وجود آمدن جو مثبت و خاص الاهی و به دور از هرگونه برتری طلبی ملی و قبیله‌ای در یک اجتماع بزرگ و مهم توحیدی است که از آن به حج تعبیر فرموده‌اند:

وفرض علیکم حجّ بیته الحرام الّذی جعله قبلهً للأنام یردونه ورود الأنعام ویألّهون إلیه ولوه الحمام وجعله علامة لتواضعهم لعظمته وإذعانهم لعزّته و اختار من خلقه سماعاً أجابوا إلیه دعوته وصدّقوا کلمته ووقفوا مواقف أنبیائه وتشبّهوا بملائکته المطیفین بعرشه یحرزون الأرباح فی متجر عبادته ویتبادرون عنده موعد مغفرته جعله للإسلام علماً وللعائذین حرماً فرض حقه وأوجب حجّه وکتب علیکم وفادته فقال: ولله علی الناس حجّ البيت من استطاع إلیه سبیلاً ومن کفر فإنّ الله غنی عن العالمین.

### پیآمد مبحث نگرش هستی‌شناسانه توحیدی در نهج البلاغه

ادامه سخن امام درباره هستی‌شناسی توحیدی است، که در دومین خطبه با اشاره به شرایط حاکم قبل از بعثت مطرح می‌گردد.

این خطبه نیز شامل سخنان مختلفی است، که به تناسب به یکدیگر ربط داده شده است، آنچه نگارنده را بر آن داشت که این خطبه را نیز در ادامه بحث مطرح نماید این است که حضرتش این سخن را مطابق نقل ناقلان پس از ترک صحنه نبرد فرموده، و مشاهده می‌شود که اینجا نیز سخن از توحید است، بدون اشاره بر آنچه بر جنابش از نبرد و درگیری گه‌گاه تحمیل می‌گشت. حال قسمت اول به حمد حضرت حق و بیان سبب آن مربوط می‌گردد: «أحمده استتماماً لنعمته، واستسلاماً لعزّته، واستعصاماً من معصيته.»

حضرتش سبب ستایش را برای طلب تکمیل نعم، و تسلیم بودن در برابر عزت، و طلب ایمنی از معصیت حق بیان می‌کند.



ادامه سخن، طلب کمک از او و بیان سبب استعانت است: «وَأَسْتَعِينَهُ فَاقَّةً إِلَى كَفَايَتِهِ؛ إِنَّهُ لَا يُضِلُّ مَنْ هَدَاهُ، وَلَا يُثَلِّلُ مَنْ عَادَاهُ، وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ.»

طلب إعانت از او به سبب نیاز به کفایت او است؛ و اما ادامه کلام در این است که راه یافته جناب حق گمراه نگردد، و مورد عداوت او نجات نیابد و از این رو، با فقره حمد و استعانت در تناسب است، گرچه جمله (محتاج نمی شود هرکس حق او را کفایت کند) در تناسب با استعانت است، و همچنین دو جمله دیگر عمدتاً متناسب با حمد است: «فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَاوِزِنَ وَأَفْضَلُ مَا خَزَنَ.»

که آن سنگین ترین و موزون و برترین گنج است. ادامه، شهادت بر توحید است، و بیان نوع شهادتی که بر لسان جنابش جاری است.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، شَهَادَةً مَمْتَحِنًا إِخْلَاصِهَا، مَعْتَقِدًا مَصَاصِهَا، نَتَمَسِّكُ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا، وَنَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلَ مَا يَلْقَانَا؛ فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ، وَمَرْضَاةُ الرَّحْمَنِ، وَمُدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ.

معلوم است که إخلاص و پاکی شهادت جنابش بر توحید بارها آزموده شده، و اصل و اساس آن به باور رسیده است، و حضرتش آن را ذخیره هول قیامت می داند، و همچنین نشانه استحکام ایمان، و گشاینده احسان، و مرضات حق، و تبعیدکننده شیطان را بیان می فرماید. در ادامه به بندگی و رسالت جناب محمد گواهی داده، سپس به مأموریت های ویژه آن جناب اشاره می فرماید.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعَلَمِ الْمَأْتُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ، وَالْأَمْرِ الْصَادِعِ، إِزَاحَةً لِلشَّبَهَاتِ، وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ، وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ، وَتَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ.

رسالت او با دینی شناخته شده، و با نشانه های پابرجای، و کتابی مدون، و نوری درخشان، و چراغی فروزان، و فرمانی ظاهر همراه بود. تا از این طریق تردیدها را زایل کرده، و با دلایل بیّن احتجاج ورزد، با نشانه های حق مردم را برحذر دارد، و از عواقب بترساند. در ادامه به وضعیت موجود در زمان بعثت جناب رسول الله اشاره دارد.

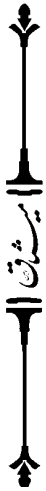
وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَذَمَ فِيهَا حَبْلَ الدِّينِ، وَتَزَعَزَعَتِ سَوَارِيُّ الْيَقِينِ، وَاخْتَلَفَ النُّجْرُ، وَتَشَتَّتِ الْأُمْرُ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهَدْيُ خَامِلٌ، وَالْعَمَى





شامل. عصی الرحمن، ونصر الشیطان، وخذل الایمان، فانهارت دعائمه، وتنکرت معالمه، ودرست سبله، وعفت شرکه. أطاعوا الشیطان؛ فسلکوا مسالکهم، ووردوا مناهله، بهم سارت أعلامه، وقام لوائه فی فتن داستهم بأخفافها، ووطئتهم بأظلافها، وقامت علی سنابکها، فهم فیها تائبون حائرون جاهلون مفتونون فی خیر دار وشر جیران، نومهم سهود وکحلهم دموع، بأرض عالمها ملجم، وجاهلها مکرم.

آنچه مردم در آن زمان گرفتار آن بودند عبارت بود از: فتنه‌های بیایی، و گسستگی دین و باور و یقین، و اختلاف در اصول آن، و پراکندگی امور و بسته بودن راه نجات، و سرگردانی مردم و نبود پناهگاه، و تیرگی فروغ هدایت، و فراگیری کوردلی، و سرپیچی از حضرت حق، و نصرت و یاری ابلیس، و سیرابی تنها در آبشخور او، و انکار و اندراس آثار بر جای مانده ایمان در کنار برتری خانه‌ای که همانا کعبه بود، و با وجود پلیدترین همسایه که بتان بودند، در حالی که فهمیدگان همگی در خفقان و خموشی، و جاهلان دارای ارزش و کرامت بودند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی